

با استناد مؤلف آقا سید ابراهیم نهایت الفت داشت پس در همان سال برای او وله می ذکر حق تعالی کرامت نمود
 و استاد و میرزا گفت که چون این فرزند از کرامت حضرت سید الشهدا مزوق شد مناسب اینکه او را لقب حسین
 بنا مند پس میرزا او را عبدالحسین مسمی نمود از قضا حاجی سید کاظم شبلی میرزا محمد حسن را میمان کرد پس یکی از ملا
 سید کاظم از سید سوال نمود از عبارت ملا صدری بسیط الحقیقه کل الاشیاء سید بطریق شیخ احمد آن عبارت را
 لفظاً و معنی فاسد نمود میرزای مزبور گفت که این معنی شما برای بسیط الحقیقه نموده اید مراد ملا صدری نیست من
 معنی مراد ملا صدری بر از این عبارت میگویم آنوقت شما هر چه ایراد دارید کرده باشید پس میرزا مراد ملا صدری
 را بیان کرد و گفت که اکنون شما چه ایراد دارید سید گفت بنا بر این معنی ایرادی وارد نیست -

در قول شیخ احمد که ایماک لغت مقصود علی است علیه السلام

بدانکه شیخ احمد رساله نوشته است در باب اینکه مصلی باید در ایماک لغت حضرت امیر المؤمنین را قصد کند زیرا که
 خداوند مجبول الکنه است و آنچه در ذهن در آید مخلوق ذهن است چنانکه حضرت صادق میفرماید کلام میر نموده
 با و باکم باوق معاینه فهو مخلوق مشکم مرد و الیکم پس باید وجه الله را اراد نمود که امیر المؤمنین است علیه السلام
 جواب از این شبهه آنست که معلوم است اینکه کلمه خدا در ذهن در نیاید بلکه بوجه و اوصاف پی بند است
 خدا میریم و قصد می کنیم در ایماک لغت آن خدای جامع اوصاف را و شک نیست که همین نحو قصد کافی است
 علاوه بر چنانکه خدا مجبول الکنه است امیر المؤمنین نیز در اذهان با مجبول الکنه است پس اگر امیر المؤمنین را در
 ذهن بگزیرانیم آن هم مخلوق ذهنی میشود و همان سخن نیز در اینجا وارد آید و ایضا چنانکه خدا مجبول الکنه است بر
 ما همچنین مجبول الکنه برای امیر المؤمنین نیز میباشد پس امیر المؤمنین در وقت ایماک لغت گفتن را قصد میکند
 بعملاً این سخن خارج از مذاهب شیعه و طوری است در احوال عقل و بطلانش از ابد به بیات است و این
 ظاهر است و این مذاهب جماعتی از صوفیه است که میگویند سالک مرشد خود را در عبادات باید بنظر در آورد -

در استفتاء از اهل هند در خدمت آقا سید ابراهیم و حاجی سید کاظم

و از جمله وقایع در آخر ایامیکه در کربلا سکنی داشتیم اینکه جمعی از اهل هند استفتائی خدمت سید استاد آقا
 ابراهیم نوشتند که آیا جماعت شیخیه و شیخ احمد کافرند یا نه و آیا سبب تکفیر ایشان چیست و عقاید ایشان کدام
 است و آیا تکلیف باین جماعت چیست با ایشان معاشرت کنیم و احکام ایشان در اسلام جاری کنیم یا نه
 و یک استفتاء دیگر نوشتند در نزد حاجی سید کاظم فرستادند که مذاهب شاپریت و برای چه شمارا تکفیر کرده اند
 و سخن آنها چیست و جواب شما در ایرادات آنها چیست و ما را تکلیف چیست پس اول استفتاء استاد در احوال
 آن بزرگوار بسیار لطفیه می نمود و هرگز کسی سخنی در مذاهب یا تکفیر در هیچ مجلس و ملا نماند از او نشنیده

در احوال شهید ثالث

چون این استفتاء بنظر مبارک آن بزرگوار رسید در بالای آن نوشت قال الله تعالی عن جابر بن عبد الله انتم سبنا قال
 امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ویک فاحطه لیک وقال الصادق لزاره خدا ما شتهرین اصحاب حرره ابراهیم
 پس این سؤال و جواب را با استفتاء سید کاظم نیز رسید برود سید ساله در این باب نوشت و آنرا دلیل التحیرین اسم گرفت
 و در آن رساله نهایت سوء اوب بالنسبه لعلماء عجم و عرب از او صادر شد تا اینکه مرحوم آقا سید مهدی را اول قوم اسم گرفت
 و شیخ محمد حسین صاحب فصول را ثانی قوم و سید استاد ثالث قوم تسمیه کرد و چون که در خطبه شفقیه و در دیافیه پس از آن
 مانند دعا صمنی قریش فقرات چند با اینطائفه محقه نسبت داده مانند این عبارت قرب عفو و افسد و با در ب فرج ضعیف
 و در با احکام بطورها و بگذارد بر جواب استفتاء سید استاد ایرادات چند ذکر نمود مانند اینکه شما نائب امام خود را میدانید شما
 بس میباشید پس مردم را بایه حواله داشتن با جملش خارج از قانون سؤال و جواب است و جواب این سخن آن است
 که کفر و ایمان از امور جهادیه است بر کس باید در آن اجتهاد کند و تقلید در آن کافی نیست علاوه سبل در ظاهر مفسر
 راههای هدایت است و شکی نیست که راه هدایت فطری است و مراد حقیقت مذاهب اسلام و آن مدلول قطره
 الله التي فطران من علیها میباشد و ایضا سبل در باطن مادل معرفت مجتلا سید کاظم در این رساله مذاهب خود شیخ
 احمد را بیان نموده و سخن بسیار گفته و توصیف شیخ را بی اندازه کرده و تالیف شیخ را جمیعاً ذکر کرده بحدیکه بر قصیده
 یک تالیف محبوب داشته و هر خطبه را کتاب طلحه در اعداد آورده و مذمت بحساب از فقهاء رضوان الله علیهم نموده
 و آن کتاب را بنظر سید استاد رسانیده آنجناب پرسید که اسم این کتاب چیست عرض کردند که بدلیل التحیرین موسوم
 است آن بزرگوار تبسم نمود و فرمود که مناسب آن بود که این رساله شتمت نامند زیرا که مطالب آن همه دشنام و تهم
 علماء اعلام است پس شیخ مهدی کجوری که از افاضل طایفه استاد بودند و اکنون در دارالعلوم شیراز مرجع و طبایع
 میباشد کتاب حاجی سید کاظم را گرفته و شروع کرده بنوشتن شرح بر آن و در مطالب آن پس سید استاد کس فرستاد
 و شیخ مهدی را از آن منع نمود که من را نمی نستم باینکه شما شرح بنویسید شیخ مهدی در جواب استا و عرضند داشت که
 رضای شما در این باب شرط نیست چه من مبدعی را در دین دیده ام که تریات و مهنوات و کلمات فاسده که مایه
 اضلال عوام است نوشته و من میخواهم رفع بدعت اونمایم و مبدعات او را فاسد و متعشش را کاسه و عوام
 را از نظر آن بر مانم پس در این انشاء با شاه بغداد که بلا را محاصره نمود و فتح کرد و در آن ارمن اقدس متسل عام
 نمود و عجم ذلیل و خوار در نظر اغیار شدند و رفع این مشاجره گردیده -

در شهادت شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی قزوینی

الحاصل کلام در احوال خیر نال شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی قزوینی بود از جمله کرامات آن بزرگوار شهادت
 بود که با میر مومنان تاسی نموده و در مسجد در محراب در میان سجده خون مبارکش را نخیستند و در سال آخر هجرت شیخ

مذہب باب آنجناب عالی تالیفات بسیار بسیار نامی است و در احوال و مردم را از سوء حال باب تخریر و اطفال را از کفر میبرد
 میرزا جواد نامی که اصل او از عرب و سکنش در قزوین بود گوید که چند روز پیش از شهادتش بخدمت آن بزرگوار رسیدم
 آنجناب فرمود که از تو التماس دعا دارم من عرض کردم که خداوند عالم نعمتای دنیا و آخرت را بشما کرامت فرمود
 از عزت و ثروت و احوال و دو علم و نشر شریعت و تالیف در علوم اکنون برای شما چه آرزو مانده فرمود که آرزوی
 من شهادت است عرض کردم که شما همیشه شهادت بلکه برتر از آن مایه دارید زیرا که نظر به نفس خیر مداد اهلما بهتر
 از دماء شهید است آنجناب فرمود بی چنین است و لیکن من طالب شهادت بمعنی در خون آغشته شدن را میخواهم
 و در همان شب که شربت شهادت را نوشید چون نمیی از شب گذشته خواست که مسجد رود و بعبادت مستمره
 دیرینه بعبادت مشغول شود عیالش با و گفتند که شما امشب و با این مشغول رفتن به مسجد راترک کنید آنجناب فرمود
 که مگر میترسید که مرا بکشند من بسیار طالب شهادتتم و لیکن این سعادت دورست که مرا میسر و مرزوق کرد پس در
 شب ۱۲۶۲ هزار و دویست و شصت و چهار در نیمه شب از خانه بیرون آمد و مسجد خود رفت و در محراب بعبادت ایستاد
 بتضرع و زاری و بیقراری و گریه بدرگاه حضرت باری اشتغال داشت و چون نزدیک بصبح شد بلکه گویا صبح کاوب
 بود و مجوزه که بعبادت خود آمد که چراغ مسجد را روشن کند و او هم بروشن کردن چراغ مشغول و شهید ثالث در هنگام
 سر بسمه گذاشته و مناجات خمس عشر را بنیابت خضوع و خشوع میخواند و میکسیت که ناگاه چند نفر از فرقه فاویه
 مسئله بامیه داخل مسجد شدند در اول نیزه بر کردن مبارک آنجناب زدند آنجناب هیچ متعرض نشده و جسم دوم
 را زدند که دهان آنجناب شکافته شد مجمل آنجم هشت زخم با وزند که ناگاه آن مجوزه فریاد بر آورد و قلند ظالم
 که نخواستند آنجناب از محراب برخاست که از مسجد بیرون آید تا خون میان مسجد ریخته نشود و محراب بدر مسجد نزدیک
 بود پس آن بزرگوار تا نزدیک در مسجد رسید که ضعف بر او مستولی شد از شدت زخمها و پیری و عبادت در شب
 پس در همان نزدیک در افتاد و غش کرد و در خون خود غوطه میزد پس عیال و اطفالش با خبر شدند و جبدها
 را بخانه بردند و تا دوروز زنده بود و درست قدرت بر سخن گفتن نداشت بجهت شکاف زبان و بسیار تشنه
 میشد و قدرت بر آشامیدن آب نداشت زیرا که آن جسم سوزش بر میداشت و طاقت شرب آب نیاورد
 مگر در همان حال از تشنگی حضرت سید الشهداء علیه الصلوة والسلام بیاد می آورد و قطرات عبرت از ویدکان خود
 میریخت و میفرمود با ابا عبد الله جانم ایها می توانی با تشنگی بر تو چه گزشت ای کامل بعد از دوروز روح مبارکش
 جان در خدمت سید جوانان الف التحیه و الثناء اهل جان شافت و خواستند که جسد مبارکش را بجا بدن
 اقدس عیالات نقل دهند اهل قزوین را عرضی شدند و هجوم عام کردند و بدینش را در قزوین در جوار شاهزاده حسین
 مقبره منقره که حاجی میرزا ابوالقاسم شیرازی برای خود تعمیر کرده بود سپردند و بعد از چند ماه و یا سال برای تعمیر

در این شب که شربت شهادت را نوشید چون نمیی از شب گذشته خواست که مسجد رود و بعبادت مستمره
 دیرینه بعبادت مشغول شود عیالش با و گفتند که شما امشب و با این مشغول رفتن به مسجد راترک کنید آنجناب فرمود
 که مگر میترسید که مرا بکشند من بسیار طالب شهادتتم و لیکن این سعادت دورست که مرا میسر و مرزوق کرد پس در
 شب ۱۲۶۲ هزار و دویست و شصت و چهار در نیمه شب از خانه بیرون آمد و مسجد خود رفت و در محراب بعبادت ایستاد
 بتضرع و زاری و بیقراری و گریه بدرگاه حضرت باری اشتغال داشت و چون نزدیک بصبح شد بلکه گویا صبح کاوب
 بود و مجوزه که بعبادت خود آمد که چراغ مسجد را روشن کند و او هم بروشن کردن چراغ مشغول و شهید ثالث در هنگام
 سر بسمه گذاشته و مناجات خمس عشر را بنیابت خضوع و خشوع میخواند و میکسیت که ناگاه چند نفر از فرقه فاویه
 مسئله بامیه داخل مسجد شدند در اول نیزه بر کردن مبارک آنجناب زدند آنجناب هیچ متعرض نشده و جسم دوم
 را زدند که دهان آنجناب شکافته شد مجمل آنجم هشت زخم با وزند که ناگاه آن مجوزه فریاد بر آورد و قلند ظالم
 که نخواستند آنجناب از محراب برخاست که از مسجد بیرون آید تا خون میان مسجد ریخته نشود و محراب بدر مسجد نزدیک
 بود پس آن بزرگوار تا نزدیک در مسجد رسید که ضعف بر او مستولی شد از شدت زخمها و پیری و عبادت در شب
 پس در همان نزدیک در افتاد و غش کرد و در خون خود غوطه میزد پس عیال و اطفالش با خبر شدند و جبدها
 را بخانه بردند و تا دوروز زنده بود و درست قدرت بر سخن گفتن نداشت بجهت شکاف زبان و بسیار تشنه
 میشد و قدرت بر آشامیدن آب نداشت زیرا که آن جسم سوزش بر میداشت و طاقت شرب آب نیاورد
 مگر در همان حال از تشنگی حضرت سید الشهداء علیه الصلوة والسلام بیاد می آورد و قطرات عبرت از ویدکان خود
 میریخت و میفرمود با ابا عبد الله جانم ایها می توانی با تشنگی بر تو چه گزشت ای کامل بعد از دوروز روح مبارکش
 جان در خدمت سید جوانان الف التحیه و الثناء اهل جان شافت و خواستند که جسد مبارکش را بجا بدن
 اقدس عیالات نقل دهند اهل قزوین را عرضی شدند و هجوم عام کردند و بدینش را در قزوین در جوار شاهزاده حسین
 مقبره منقره که حاجی میرزا ابوالقاسم شیرازی برای خود تعمیر کرده بود سپردند و بعد از چند ماه و یا سال برای تعمیر

قبرش را شکافتند همان بدن الطهر مانند ایام زندگانی باحوال خود باقی بوده و اکنون آن مرقده مزار معروف است خوشا سعادت آن بزرگوار امید که خداوند عالم مرتبه شهادت را بپولف و سایر اجاب و اثر اب نصیب کند

در مذہب میر علی محمد باب

و چون کلام منجربان معتاد شد پس مناسب اینکه ذکر باب در زمان ظهور مذہبش و بنیان مرتبه و معرفت او شود فقول و بائند التوفیق که تابعان شیخ پس از وی بر چند فرقه اند یکفرقه از ایشان شیخ را خوب میدانند و فقهاء را نیز خوب میدانند جمع میان مشرب این دو فرقه نموده اند و ایشان بسیار کم میباشند - فرقه ثانیه کسانی میباشند که در عقائد متابعت ایشان کرده اند و فقهاء را خوب میدانند و مستضعف میدانند چنانکه مولف کتاب در زمانه که در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر میشدم و میخواستم از مذاہب ایشان اطلاعی حاصل نمایم غالباً مذمت از فقهاء میکرد و سخن در رشت بلکه العیاذ باللہ بفقهاء شتم مینمود و در بد و طلع اقاتل و تشیعہ بر مرقده مطهر حضرت امیر المؤمنین زیارت صفوان جمال را بر لوحی نوشته و آویخته بود و از جمله فقراتش این بود السلام علیک یا منزل المن والسلوی چون مذہب تشیعہ در غل اربع بودن ظهور پیدا کرد مرحوم شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر حکم فرموده که آن فقره انزال من و سلوی را حک کنند تا مایه شبهه عوام نشود و میل بزمذہب تشیعہ نکنند چه عوام نتوانند که علت فائیه بودن را بفهمند و حل این فقره بر علت فائیه بودن آنم نمایند پس موجب اضلال و گمراهی ایشان میشود پس از چند سی که مذہب شیخ شیوع پیدا کرده و هر که باید گمراه شود یا نشود تحقیق پیدا کرد آن وقت شیخ محمد حسن فرمود که فقره منزل المن و السلوی دوباره در معتاد او نوشته و سید کاظم در مجلس درس در محضر این فقیر میگفت که این سخن مستضعف است که فضیلت آفاقی خود را که فقره انزال من و سلوی که در حدیث صحیح در روایات حک نموده و او مستضعف است و

شیخ احتجاج میرزای ساروی با حاجی سید کاظم نیست

و از وقت یلع واقع در آن زمان بود که میرزا محمد حسین ساروی رحمة الله که از افاضل تلامذہ استاد بود در نزد شیخ محمد حسن نیز تلمذ کرده بود پس بدریائشست و اراده زیارت نجف داشت چون در محاذی مسجد کوفه از طراده بیرون آمد دید که حاجی سید کاظم با اصحاب خود نشسته است میرزا بنزد او رفت و نشست چون طی تعارفات شد میرزا پرسید که شما این ایام بچه اشتغال داشته اید رسید گفت که مسائلی استفتا نموده بودند جواب مینوشتم میرزا پرسید که سوال از چه بود گفت از تفسیر و غیر آن میرزا پرسید که در تفسیر از چه آیه بود و شما چه جواب نوشتید گفت که در تفسیر از آیه - ان لا یسمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عتہ مسؤلآما من نوشتم که تاویل شریفه خلفاء ثلثه است چاول ایشان حکمی که میکرد میگفت سمعت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کذا پس اورا تعبیر بسبع کردند و ثانی هر حکمیکه میکرد میگفت رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم علی آلہ واصحابہ تعبیرین یفعل کذا پس اورا تعبیر بهبصر کردند و ثالث

هر حکمیکه مینمود میگفت اقول بکذا و عندهی کذا پس او را تعییر بفرمود و فرمود میزد گفت که این تفسیر برای آنست چه برایه را ایشال
این تاویلات بحسب عقل ظنی میتوان نمود بلکه در تاویل محتاج بنص صحیح است سید گفت که اگر از مشایخ شما از این آیه سوال کنند
چه جواب خواهند؟ مییزاک گفت که من باشما مکالمه میکنم چه دخلی بمشایخ دارد. مشایخ مادر آن سز زمین که سیر میکنند شترنات بر زمین
میگردانند مولف کتاب گوید که حدیث بر طبق همین تاویل در دیباچه و ذرقة دیگر از متابعان شیخ احمد بابیه می باشد.

در احوال میر علی محمد باب و بدو تحصیل او

در این ایستان میر علی محمد شیرازی است داد و دعوی بابت میکرد و میگفت که من نائب خاص حضرت صاحب الزمان میباشم
داد و در نزد حاجی سید کاظم تلمذ مینمود و در همان زمان که مولف کتاب در عقبات مشرف بودم و چند وقتی بدرس حاجی سید
کاظم میر قسم میر علی محمد هم بدرس او میآید و قلم و دواتی بهراه داشت و هر چه سید کاظم میگفت از رطب و یابس او در همان
مجلس درس مینوشت دریش خود را میتراشید و یا با مقراض از بیخ قطع میکرد و سبب معرفت او در نزد مولف کتاب
آن بود که روزی در بالای سر مطهر آن حضرت با شخصی مقدس صالح نشسته بودیم دیدیم همین سید داخل شد و در دم حم
ایستاد و زیارتی کرد و از همانجا مراجعت کرد من از آن مقدمه استفسار کردم که این شخص کیست آن مقدس در جواب
گفت که این مرد سید علی محمد شیرازی است و از تلامذه حاجی سید کاظم است من گفتم که این مرد چه این قسم زیارت
میکند آن شخص گفت برای اینکه این قسم را اقرب با احترام میداند من گفتم که این غلط است زیرا که زیارت از جمله عبادات
ست و بخوبی مامور شده ایم و امانت با ما تعلیم کرده اند باید زیارت کنیم و ایشان فرموده اند که به پهلوی قبر مطهر
و قبر اطهر را در غسل بگیریم و اما در ایستادن بجهت احترام پس مانند آنست که نماز نافله را بخوانیم بجهت اینکه ما قابل
نیستیم که بدرگاه خدا بایستیم محلاً میر علی محمد در آنجا بوده و در نزد حاجی سید کاظم درس میخواند و شخصی گوید که در مرتبه
کاظمین علیهما السلام با شخصی متراض نشسته بودیم که میر علی محمد بدر مرتبه رسید آن شخص متراض گفت خداوند این سید
را بکشد و اجل او را برساند پس بان شخص متراض گفتم که چرا این شخص را نفرین میکنی آن متراض در جواب گفت که غیر
اذا این مرد اعتقادات باطله بروز کند و متکبر اعراض مسلمانان و باعث سنگ و نایبشان شود و حاصل میر علی محمد
بعد از اینکه بشیر از آمد در بنا در برای جلب قلوب بنامی تشخیر شمس گذاشت و با سر برهنه در میان آفتاب ایستاد و دعوت
میخواند تا اینکه گرمای شمس تخفیف رطوبت دماغ او نمود و در او خبط پیدا شده از آن پس او عا، بابت نمود و شخصی حکایت
حکایت کرد که من بهر او بودم و با او وثوق داشتم در میان طهران و اصفهان پس وارد کاروانسرای شدیم که کجا
میر ویم من گفتم باران بیارد خوب است هر یک عجبانی برداریم باب نکاهی با سگ کن گفتم که امر در باران خنیا
و عبا بر نمیداریم پس من بجهت احتیاط عبا بی بردوش گرفتم چون قدری راه فرسیدیم هوا بهم خورد و باران شدید
آمد و من عبا بی خود را بباب دادم محلاً میر علی محمد قرآنی جعل کرد آیات را اقتباس کرد هر جا که خود عبا بی افتاد

در احوال شهب ثلث

قصاحت و بیرون از سلاست بلکه حرف مہمل بود مانند اینکه میگوید الف لام کاف نون اما جعلنا الباب لعلی
 علی الباب و لیل از این منہ حرفات راجع کرده و ہمیش را قرآن صاحب الامر کز استیثته و در اول آن گفته خبریکه
 ہمیش آن است کہ این قرآن از ترمودی صاحب الامر بیرون و این از آیات قرآن است با اینکه خبرشیل
 بالقطع چنین آیه نیاورده و فساد آن ظاہر است و این فقیر در زمان غلبہ با بہادر قزوین قرآنی در مقابل قرآن ایشان
 ساختم و اقباس کردم از آنجکہ گفتم یا ایہا شیخون ان اللہ قد ارسل رسولاً و نصب لرسولہ وصیاً فجعلتم و صیہ الہا
 قدیر الخ و این طایفہ مہرمات را حلال دینی و دلی را کلی دانستہ اند و مانند نصاری با تخاص و حلول قائلند و ایمان ایشان
 میگویند ما ہمان حسن حسین و یا امام دیکر علیہم السلام میباشیم و ما بعد از کشتہ شدن تا ہفت روز یا بیشتر زندہ میشویم و دنیا
 و این مذہب تازکی ندارد و بلکہ سید نعمت اللہ جزائری در انوار نعمانیہ نوشتہ کہ شخصی در شیراز دعوی با ہیت کرد و دنیا
 خاصہ نمود و چند نفر بودند یکی اسمش را محمد کزاشته بود و میگفت من ہمان پیغمبر و یکی اسمش علی و بکہ چون ایشان را گفتند
 و میبردند کہ بکشند ہمیشہ آن شخص در پشت بام ایستادہ و میخندید از سبب آن سوال کردند گفت این طائفہ برادر ہما
 می کشند و او بعد از چہل روز بحالت جوانی زندہ میشود و حاجی محمد کریم خان در کتاب خود نوشتہ کہ باب من نوشتہ کہ
 لوتی چہ فن و لوتی را با نام منقوطہ نوشتہ کہ حکم کن کہ در کرمان اسم مراد را بالای منارہ جز از آن کسند و بگویند اشہد ان
 میر علی محمد باب اللہ مجلاً از ضروری دین امامیہ است کہ پیش از صاحب الامر نائب خاص نیاید یعنی بعد از نصیبت
 کبری تا خود ظهور نکند نائب خاص نمیفرستد و صدوق در رسالہ اعتقادات فرمود کہ این ضروری دین امامیہ است و
 اتحاد و حلول باطل است و این باب باعث انساہ و اضلال شدہ چندین ہزار خلق را در زنجان و مازندران و سایر
 شہرہا بکشتن دادہ اورا کشتند و آیہ برای حاجی محمد کریم خان ساختہ ان الکریم کرمان کان کریماً در مقامات علیہ بالکلیہ
 عاجز و جاہل بود از آنجکہ در زمان طلوع باب ضلالت مآب طغیان ایاب و شورش عوام کالانعام از جانب سنتی
 ابجانب محمد با شاہ اورا در قلعہ جہرین مجوس ساختند و از نوشتجات اورا سالما و خطبہا در دست مردم افتادہ بود و برخی
 آنرا ثانی قرآن مجید و بعضی یا سخ قرآن حمید میشمردند و کروی از معتقدینش اورا نائب امام و فرقد اورا امام غائب
 و بعضی سول و معارضتہ علماء تبریز از اطیاب بابا خیران نائب خاتم پیغمبرند

لہذا بر حسب امر ہمایون اعلی اورا بجلس خاص حضرت ولی عہد و ولت ایدمہ آوردند علماء اعلام و فقہاء اسلام
 حاضر شدہ بملاقات و مقالات پرداختند ملا محمد متقی کہ بندہ ہب شیخ احسانی و حاجی مرتضی قلی مرتضی لقب
 علم الہدی و حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و حاجی ملا محمود نظام العلماء با سید جمال احترام بنہور آورودہ و در ہکام
 جلوس حضور شاہنژادہ معظم اورا بر خود مقدم نشانیدند ولی عہد نیز با وی توجہ و التفات نمودہ پس از زمانی حاجی ملا
 محمود از باب سوال کرد کہ حکم پادشاہ است شما دعوی خود را در حضور علماء اسلام بیان نمائید تا تصدیق و تکذیب

آن محقق کرد و اگر چه من از اهل علم نیستم و مقام ملازمت دارم و خالی از غرض تصدیق من خالی از وضعی نخواهد بود و در این
 شماسه سوال است اول آنکه بر سیاق قرآن و صحیفه و مناجات و در لطائف و اکشاف ایران منتشر شده از
 شماست و شما آنرا تالیف کرده اید یا بشما بسته اند سید باب در جواب گفت که از خداست حاجه ملا محمود گفت که
 من چندان سواد ندارم اگر از شماست بگوئید والا فلا سید باب گفت از من است نظام العلماء گفت معنی کلام شما
 که گفتید از خداست این است که زبان شما مثل شجره طهور است بیست رو باشد اما الله از درختی در رو
 نبود چرا از نیک بختی؟ این همه آوازها از شده بود؟ کرچه از طوقوم عبدالله بود؟ سید باب گفت رحمت شما نظام العلماء
 گفت که شما را باب میگویند این اسم را که بشما گذاشته و کجا گذاشته اند معنی باب چیست و شما راضی باین اسم هستید
 نیستید باب گفت که این اسم خدا بمن داده است نظام العلماء گفت در کجا گفت در خانه کعبه یا بیت المقدس یا
 بیت المعمور سید گفت هر جا هست اسم خدا بیت نظام العلماء گفت البته در این صورت راضی هم هستید با
 خدائی معنی باب چیست باب گفت باب باب اما مدینه اعلم و علی با بها نظام العلماء گفت شما باب مدینه علم
 هستید گفت بلی نظام العلماء گفت حمد خدائی را که من چهل سال است قدم میزنم که بخدمت یکی از ابواب
 برسم مقدور نمیشد حال احمد در ولایت خوم بسر بالین من آمده اید اگر چنین شد و معلوم من کردید که شما
 باید منصب کفشداریرا بمن دهید سید باب گفت کوی شما حاجی ملا محمود یا بشید نظام العلماء گفت بلی سید باب گفت شما
 شما اجل است باین صب بزرگ بشما داد نظام العلماء گفت من همین منصب را میخواهم و مرا کافی شأنه را دیده
 فرمود که ما هم این مسند را بشما که بایید و امیکز اریم و تسلیم مینائیم نظام العلماء گفت بقول پیغمبر یا حکیم دیگر که
 فرمود العلم علما علم الابدان و علم الادیان و علم ابدان عرض میکنم که در معده چه کفیفیستی بهم میرساند که
 تخم میشود بعضی معالجه رفع میکند و برخی منجر معالجه منجر بود به منم و غشیان منجر میشود یا براق مفتوح میشود با
 گفت من علم طب خوانده ام ولیعهد فرمود که در صورتیکه شما باب علوم میباشید میگوئید که من علم طب خوانده ام
 این دو سخن با هم منافات دارند نظام العلماء عرض کرد که این عیب ندارد و چون این علم بیطره است
 داخل علوم نیست و لهذا بابا بیت منافات ندارد پس روی بیاب کرده گفت که علم ادیان علم اصول است
 و فروع و اصول مبدا دارد و معاد پس بگوئید که آیا سمع و بصر و علم قدرت عین ذات هستند یا غیر ذات باشد
 گفت عین ذات نظام العلماء گفت پس خدا متعدد شد و مرکب ذات یا علم و چیز اند مثل سرکه و دو شاب عین
 یکدیگر شده اند مرکب از ذات و علم با ذات و قدرت و بکذا علاوه باین ذات لا صندله است علم عین ذات
 است ضد دارد که جعل باشد علاوه باین دو مفهده خدا عالم است پیغمبر عالم است و من عالم در علم مشترک شیم
 ما به الاستیاز داریم علم خدا از خودش می باشد علم ما از او پس مرکب شد از ما به الاستیاز و ما بالاشترک

در معارضه باب

و حال این که خدا مرکب نیست سید باب گفت که من حکمت خوانده‌ام شاخه‌ها و تقسیم فرموده نظام العلماء و بپاکت
 که علم فروع مستیظ از کتاب و سنت است و فهم سنت و کتاب موقوف بر علوم بسیار است مثل صرف و نحو و معانی
 و بیان و منطق شما که باید قال را صرف کنسید باب گفت که ام قال نظام العلماء جواب گفت که قال قول
 قول پس خود بمانند اطفال نو آموز درستان صرف کرده گفت قال قالوا قاتلوا قاتلین و رویا ب کرده گفت که باقی را شما
 صرف کنسید باب گفت که در طفولیت خوانده بودم فراموش شده است باز گفت که قال را اعلان کنسید باب
 گفت اعلان کدام است پس نظام العلماء بعضی را اعلان کرده گفت که باقی را شما اعلان کنسید باب گفت که فراموشم
 شد نظام العلماء گفت هو الذی یریکم البرق خوفا و طعنا ترکیب نمائید خوفا و طعنا بحسب ترکیب چه چیز است باب گفت نه
 نظرم نیست نظام العلماء معنی این حدیث را از او پرسید عن اعدا العیون فانها ظلمت العین فانها ظلمت العین الواحده سید
 گفت نمیدانم باز گفت خلیفه از حضرت رضاء که مال لیل علی خلافت جدک علی ابن ابی طالب قال الرضاء آیه انفتاح
 لولائنا قال لولا ابناش و وجه استدلال رضاء چیست و وجه رد ما مون چیست و کیفیت رد رضاء چیست سید متحیر ماند
 پرسید که حدیث است نظام گفت بل و اقامه عدلین کرد و گفت که اگر دعوی بر میت بود قسم است نظاری نیز ذکر میکردم
 نظام العلماء گفت که شان نزول انا اعطیناک الکوثر معلوم است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نیکو شست خاص گفت
 که این مرد ابر است عنقریب میبرد و اولادی از او نیماند حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم نمکین شد از برای تسلیه آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم این سوره نازل شد حال بگوئید که این چه تسلیه است سید گفت که واقعا شان نزول سوره است
 نظام العلماء گفت آری و اقامه شهود نمودم سید مهلتی خواست و نظام العلماء از مترین سخن درگزشت و از دیگر
 درآمده و گفت مادر ایام شباب و جوانی باقتضای سن مطایبه میکردیم و این عبارت علامه را می گفتیم حال بنحو هم شما
 معنی آنرا بگوئید که اذا دخل الرجل علی الخنثی و الخنثی علی الانثی و جب الفحل علی الخنثی دون الرجل و الانثی و چرا باید
 چنین باشد سید باب تاغلی کرده پرسید که این عبارت از علامه است حصار گفته بلی نظام العلماء گفت که از علامه بنا
 از من باشد معنی آنرا بیان نمائید آخر باب علم هستی سید جواب داد که چیزی بخاطر منیرسد نظام العلماء گفت که یکی آن
 معجزات پیغمبر صلی الله علیه و سلم قرآن است و اعجاز آن بفصاحت است و بلاغت تعریف فصاحت و بلاغت چیست
 و نسبت میان اینها تباین است یا تساوی و یا عموم و خصوص مطلق و یا من وجه سید فکر بسیاری کرده جواب داد که در
 نظرم نیست حصار متغیر شده نظام العلماء گفت اگر ما بین دو وجه شک کنید چه خواهید کرد گفت بنا را برد و میگردم ملاحظه
 معانی گفت که ای بی دین تو شکیات نماز را نمیدانی و دعوی باجیت مینانی باب گفت بنا را بر سه میگردم ملاحظه گفت
 معلوم است و قشیکه دو نشد باید سه را گفت نظام العلماء گفت سه هم غلط است چرا پیر سید بلکه شک در نماز مسج یا مغرب
 کرده ام آیا بعد از رکوع است یا قبل از رکوع و یا بعد از کمال سجده من است یا بعد از کمال سجده شما شک بپوشید که اگر گفت

بنابر دو سیکر از م زیرا که شغل منتهی بر انت ذمه نشینی میخواهد آنوقت چه میکردید پس ملا محمد گفت که تو نوشته ای
 من آمن بی نور محمد و علی علیه السلام این عبارت از شاست یا نه باب گفت بی ار من ست ملا محمد گفت آنوقت
 تو مستبوع و آنما تابع و تو افضل از آنها خواهی بود پس حاجی مرتضی قلی از باب پرسید که خداوند عالم و اعلم آنها
 عظیمتر من شینی فان ثبت محمد و للرسول و شما در قرآن خود نوشته گفته اید چرا و از کجا سید باب جواب داد که نکست ^{نص} هست
 چه تفاوت دارد علماء مجلس بکنند پس ملا مرتضی قلی پرسید که کسور تسعه چند است سید حیران بماند نظام العلماء
 بقاعده نظام طفره را جائز شمرده از مشنوی سیتی بر خواند و اطوار مشرب ذوق کرده و گفته چند از این الفاظ و اضمار و مجاز
 سوز خواهم سوز با آن سوز سازد من و ربنده لفظ نیستم کرامتی موافق ادعای خود بمن بنمای تا مرید شوم و سبب آید
 من جمعی قدم در دایره ارادت شما خواهند گذاشت زیرا که بعلم معروفم و عالم هرگز تابع جاهل نخواهد شد سید گفت چه کرامت
 میخواهی نظام العلماء جواب داد که اعلی حضرت سلطان اسلام محمد شاه مرخص است او را صحیحی و حضرت شاهزاده
 گفت که چرا در رفتی اکنون تو حاضری در وجودت تقریفی کند و ترا جوان سازد که همیشه در رکاب ما باشی ما نیز بعد
 از ظهور این کرامت این مسند را با خود خواهیم و اگر داشت سید گفت در قوه ندارم ملا محمد معانی گفت پس بی جهت
 نه می شود در عوالم لفظ کتب و در عوالم کتب پس چه بهنداری سید جواب داد که من کلام فصیح میگویم و گفت احمد
 الذی خلق السموات بالفتح شاهزاده تسمی فرمود و فرمود و ما تا والفت قد جمعا یکسر فی القصب و فی البحر معا سید گفت که
 اسم علی محمد برب وفق دارد نظام العلماء جواب داد که هر علی محمد و محمد علی برب وفق دارد آنوقت باید شما ادعا
 ربوبیت بکنید نه دعوی بابیت باب گفت من آن کسم که هزار سال است که انتظار ظهور مرا می کشید حاجی ملا محمد
 گفت یعنی شما مهدی صاحب الامرید باب گفت بل نظام العلماء گفت که شخصی یا نوعی گفت شخصی نظام العلماء گفت
 که نام مبارک او محمد بن حسن است و اسم مادر او زحس یا صیقل یا سوسن و نام تو علی محمد و نام پدرت و مادر ت چینه
 دیگر است مسقط الراس آن حضرت در سامره است و مسقط راس تو شیراز است من مبارک او پیش از یک هزار است
 و عمر شما قریب پنجاه سال مخالفت در میان است و انگهی من شما را نفرستادم باب گفت شما دعوی خدائی میکنید
 نظام العلماء گفت چنان امامی را چنین خدائی باید باب گفت که من بیک روز دو هزار بیت کتابت میکنم که قیامت
 چنین کند نظام العلماء گفت که در زمان توقف در عتبات عالیات کاتبی داشتیم که بروزی دو هزار بیت کتابت میکرد
 آنحضرت کور شد شما هم این عمل ترک ننمائید والا کور خواهید شد پس چون معلوم شد که سید را دعوی بیاصلی است مجلس
 منقعی شد و سید را بجانی سپردند از آن پس باز او را بمنزل شاهزاده آوردند و خواستند او را چوب زده باشند
 فراتشان سرکاری بواسطه حسن عقیدت انکار کرده پس بگم شیخ الاسلام و حاجی ملا محمد و ملا زمان ایشان سید را چو
 بسیار زدند و او میگفت غلط کردم و خطا کردم که خوروم و توبه کردم تا مستخلص شد از آن پس بعد از چندی او را کشتند

در احوال حاجی محمد کریم خان

و از جمله طوایف شیخیه حاجی محمد کریم خان است و چه او از شاگردان حاجی سید کاظم و از طبقه علییه قاجاریه است و این سبب دشتیار و قوت و کمندی پیدا کرده و نه هب ایشان اینست که برکن رابع قائلند یعنی خدا و پیغمبر و امام و رکن رابع که حاجی محمد کریم خان است و میگویند که رکن رابع در هر زمان لازم است و اقرار بان متعتم و بر این دلیل عقلی با قاضی نموده اند که هیچ عقلی بر آن دلالت نه دارد و اخبار بر آن متمسک شده اند که اخبار احادیث در اسناد آنها سخن بی پایان است و هم دلالت آنها محل خدشات و بر فرض دلالت اخبار ظنییه را در مقام اثبات اصول عقاید چه حجیت و بر فرض تسلیم منتفی اینک در حالت غیبت امام لازم است که بعلماء اعلام پیروی کنند و این مرحله را کسی منکر نیست علاوه چگونه او خود را رکن رابع میداند که رساله در اخلاط و قصور فهم او در مجاز از اسوله و اجوبه در طهران بچاپ رسیده و اگر حاجی مزبور در کرمان نبود بالکلیه در یک سال او ضاع او از سطو علماء اعلام فاسد میبود و لیکن در گوشه بود و از جمله معارفاتی که با حاجی محمد کریم خان شد و منزل نواب حشمه الدوله شخصی از حاجی مزبور سوال کرد که مسافر در چه وقت میتواند روزه را افطار کند و نماز را قصر کند حاجی گفت هنگام خروج از منزل مسافر معتبر است و تکلیف وی افطار صوم و قصر صلوة است شخصی دیگر گفت که این حکم شما خلاف ما نازل الله است و مخالفت سیره قوم و اجماع زیرا که علمای حدی برای ترخص ذکر نموده اند حاجی گفت که اجتناب من اینست انما الاعمال بالنسبای شخص بانیت سفر مسافرت ایضا وقتی یکی از امیرزادگان عظام از حاجی محمد کریم خان سوال کرد که شما فرموده اید که مطلق اغسال از واجب و سبب معنی از وضوء است گفت بلی الا غسل استحاضه که نفس در وضوء می دارد دست رسول خدا صلی الله علیه و سلم ملت خود را سمی و سهامه فرمود و ما چرا کار را با خود مشکل کنیم مولف گوید که امثال این فتاوی ناشی از قلت اطلاع بر اخبار است چه حدیثی شیخ الطائفه در کتاب تهذیب روایت کرده که قال العمادق کل غسل مع وضوء عند الجنابة ایضا از او سوال شد که ماده تلمیذ را در قاموس از کجا باید پیدا کرد و گفت تغایر را در فرج باید جست و تلامیذ را در لند چون نقص کرد دنیا یافتند حاجی گفت که قاموس بسیاری از مواد را مهمل گذاشته در مجلس دیگرین صحبت گذاشتند که تلام در اصل تلامیذ بود و ذال را حذف کردند حاجی مزبور ایراد کرد که حذف ذال سنده ندارد شخصی گفت که در صرف مغربست که نجاسی را بجمع منتفی اجموع میبزند لام را حذف میکنند کما قالوا فی حذف اللام فی جمع الخماسی بجهت استئصال کلمه مثل سفر جل که سفارح می گویند حاجی گفت که لام حذف می شود چه دخل بنال دارد پس بر اولام الفعل مشتبه شد بحرف مخصوص ایضا در مجلسی بر صاحب قاموس حاجی مزبور ایراد کرد که قاموس بسیاری از مواد را ترک کرد یکی از امیرزادگان گفت که ترک معانی در آن بسیار شده اما ترک فایده را نشان ندارم حاجی محمد کریم خان گفت که عزیز

قاموس نیست و حال اینکه معصوم در دعای شب جمعه فرموده عرج الموح یکی از امیرزادگان عظام گفت که این کلمه بازاء است یا باذال گفت بازاء است پس بکتاب قاموس و نهایت و صحاح و مجمع البحرین جمع کرده نیافتند بعد فکر کردند گفتند که شاید ماده بر شامش شب شده باشد و باذال باشد و دیدند که در قاموس نوشته عدلج النساء ملائمه امیرزاده گفت که باذال است و معنی دوست و بهر که گفته است که بازاء است و قاموس ایراد کرده که آزا مهمل کزاشته از بی سواد می است حاجی گفت که کلام امام است چگونه میتوان تغییر داد امیرزاده گفت که این سخن از شخص فاضل قبیح است نه زمان معصوم است که خود معصوم بفرمایند که این کلمه بازاء است تا ما بتاعت کنیم و کلام لغوین را باطل انکاریم و نه خلاصیح صحیح معصوم در دست است که کسی را مجال انکار نباشد و آنکه کلام امام لغت عرب است البته لفظی استعمال می نمایند که شاذ و نادر نباشد پس غلط از کاتب خواهد بود و اگر اسم آن کتابی که این دعاء در او هست بیان کنید ثابت میکنم که باذال است حاجی چون جوابی نداشت گفت که شب بسیار گذشته بر خاست بر رفت امیرزاده در کتب معروفه دعاء رجوع کرد چون مصباح کفعمی و وسیلة النجاة و سفینة النجاة و اقبال دعاء مزبور را پیدا نکرد تا محمد تقی پسر آقا عبدالحسین بن آقا باقر بهبانی در منتخب ذریعة الفرعة آن دعاء را یافت و در آنجا باذال نوشته بود و مطابق با قاموس بود که باذال بود ایضاً روزی در مجلسی شخصی از او سوال کرده که در عبارت دعاء رجب بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی و ابنة علی بن محمد ایثانی صفت محمد است یا علی مضاف الیه است حاجی گفت که در کلام عرب صفت برای مضاف الیه مطلقاً استعمال نشده بلکه ثانوی صفت مضاف است عالمی در آن مجالس بود و گفت که چنین نیست بلکه در کلام عرب صفت مضاف الیه بسیار مثل یا بنت محمد المصطفی و زوجة علی المرثقی و ام الحسن المحبتی علیهم السلام و در فقرات زیارت فاطمة و اردست یا ام الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنة و در موضع دیگر و اردست التلام علیک یا فاطمة بنت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و در دعای عدیله و اردست که بعد از رسول المتخار علی قلع الکفار و از این قبیل بسیار است همچنین صفت مضاف نیز بسیار است مثل ذوالعرش المجید و جاشی غلام زید الشریف بالرفع و همچنین صفت از برای موصوف مضاف نیز آمده مانند همین فقره دعاء که ثانوی صفت بعد از صفت باشد از برای محمد صلی الله علیه و سلم و همچنین صفت از برای موصوف مضاف بافیدن موصوف بود صفت اول که مضاف باشد نیز وارده شده مثل همین فقره دعاء باین معنی که محمد بن علی علیهم السلام دوم باشد نه آنکه محمد دوم باشد و نه آنکه علی دوم باشد بلکه محمد بن علی دوم باشد باین معنی که یک محمد بن علی پیشتر گرفته و این محمد بن علی دوم است و ظاهر از فقره دعاء این معنی است حاجی محمد کریم خان از استماع این کلام

اعظم نعماء الله تعالى على العباد ووجود المعتمدين من العلماء في البلاد داخل الآيه عليهم جلبت منهم في اخذ معالم الدين من الفقهاء الذين عليهم وثوق واعتماد فانه فوق كل نعم الله سبحانه على قاطبة العباد منهم اجماع لصفات الكمال والعلم والحاشية الانواع المكنة والحكم العالم العامل والفاضل الكامل الصاعد في مدارج تحقيق والتدقيق ذو الفهم الرشيق والذهن الوثيق وضاح الخفايا فتح الدقايق المويده من الله الميرزا محمد بن سليمان الشكيباني امته الله تعالى من سوء الظاهر والباطن فانه بعد ان سافر من وطنه الى دار السلطنة قرودين وتوقف فيها مدة طويلة واشتغل بتحصيل العلوم الدينية لدى وحصل ما ينبغي تحصيله من مريده ثم سافر الى دار السلطنة اصفهان وصرف عمره في تحصيل العلوم الشرعية وكسب الكليات العالية ثم سافر الى اماكن المتبركة والمقاعد المتعالية الشرعية والعتبات العالية الرفيعة على مشرفها الآف الشاء والتحية وتوقف فيها مدة من الزمان ابتغاء التحصيل ما ينبغي تكليده وينبغي تسديده ثم رجع الى وطنه فاخترته في احواله فوجدته متمكنا من استنباط الاحكام الالهيية من مداركها المعلومة وبالخاصة والاجتهاد وله الفتوى عنه رجع العباد اليه في اخذ معالم دينهم والحكم بين الناس عند الترافع وعليةكم الاتكال والاعتماد بما افق وحكم فارضوا به حكما وله الاشارة امتثال الامر الله المنذر القهار لطلب من طائفة من كل فرقة بعد الرجوع اليهم في كل حاله ليركبوا فريض الله ومجوباته ومرصياته ويحترزوا عن محرماته وسبغوضاته ومن هيته فان الداعي لارسال الرسل واتزال الكتب من اسد العزيز الكريم كتاب انزاله اليك ليخرج الناس من الظلمات الى النور باذن ربهم الى صراط العزيز الحميد فابرز ما في ضميره مما ينبغي ابرازه من اهل الفضل والكمال واعلم ما في باله مما ينبغي اعلامه من العلماء الاعلام من الاستجازة المتداولة من السلف الخلف وقد حكى السمي الاستاذ الاعظم طاب مضجعه عن الشيخ النجاشي عن احمد بن محمد بن عيسى قال خرجت الى الكوفة في طلب الحديث فلقيت بها الحسن بن علي الوشائري ان يخرج كتاب العلان رزين العلان وaban بن عثمان الاحمر فاخرجهما فقلت له احب ان تجيرهما في فقال يا رحمة الله وما عجلتك اذ هب فاكسبهما وسمع من بعد فقلت لا امن الحدان فقال لو علمت ان هذا الحديث يكون له هذا الطلب لاشكرت منه فاني ادرت في هذا السجدة تسعائة شيخ كل يقول حدثني جعفر بن محمد عليها السلام فاستجازني زيد توفيقه وعلمه وتقوية وجعل الله كل يوم منه خيرا مما مضى ابتغاء لاقصال اسانيد الاجاب الى مهابط الوحي ومخازن الاسرار من الشبى والائمة الاطهار عليه وعليهم آلاف الثناء والتحية من الكريم العزيز النقا واخترار عن منقصة الانقطاع والانفصال فاجزته زوا الله فيما زانه وصانه عما شانه ان يردى ما سمعته مني وما دفعتني الله تبارك وتعالى من دقايق الافكار مما خلعت عنه كتب الاجاب وما دفعتني الله تعالى لاظهاره في قالب التاليف والتركيب وكل ما جاز لي رواية من الاخبار المروية عن مخازن العلوم الالهيية خاتم الرسالة الجامعة واهبها السجج الالهيية والادعية والمناجات الماثورة سيما العقيقة السجادية والمصنفات في الاخبار والفقه من اصحابنا الالامية وغيرهم من المصنفات في العلوم الدينية كتب التفسير والدعوات والزيارات والرجال وغيرها سيما الامور

الاربعه المشتمرة فی الافاق والاعصار مشتمرا الشمس فی رابعة النهار التي عليها المدار في هذه الاعصار الكافي والفقير والحقير
والابصار مكن الله تعالى مصنفها جنات تجري تحت قصورها واشجارها الانهار في جوار الائمة الطهار عليهم صلوة الله الملك
ابجاروا تولد منها ومن غيرها كالوسائل والواني والبحار اسكن الله تعالى مولينا مساكنا البرار فله مد الله توفيقاته وكتب
اصداؤه واعداؤه ان يروها عن عن جماعة من مشايخنا العظام مكن الله تعالى ارواحهم في دار السلام منهم شمس
فلك العلم والتحقيق بدرسماء المجد والتدقيق سيد المجتهدين المعتمدين ملاذ العلماء العالمين محيي شريعة سيد المرسلين
علما الفقهاء المعتمدين نجات الاسلام ومغيث المسلمين استاذنا الاعظم الا فخر سمي العلامة في زمانه آية الله في
العالمين حجت الاسلام الحاج سيد محمد باقر ابي جيلاني مولانا والاصغرها في مسكننا ومدفننا طاب منجعه الذي اجازته
جماعة من فحول الاساتيد الذين لم يزول منهم مثلهم في المتأخرين من الفقهاء العظام طاب ثوبهم
كالسيد السند المنوي المسد وعلامة دهره ووحيد عصره استاذنا والاساتيد النخري الاعظم والفقير الا فخر المحقق
المدقق البدر الطالع والنور الساطع مولانا العلي مير سيد علي الطباطبائي الحائري مسكننا ومدفننا حشره الله تعالى
مع مشرفه في القدر وس العلي وقدره المحققين واسوة الفضلاء المدققين زبدة الابرار الى التمجيد والتدقيق مسين قويمين
الاصول واليقين مشتمين منج الفروع بالبرهان اللتين مولانا الاعظم الا فخر ميرزا ابوالقاسم ابي جيلاني القمي قدس
الله تعالى نفسه الزكية وافاض عليه المرحم الربانية والشيخ العالم العامل الكامل الزاهد المتورع الباذل الشيخ الاعظم
المكرم الشيخ سليمان بن الشيخ معتوق العاطلي طاب مضجعا والسيد السند الزاهد العابد الزكي والفاضل الكامل العلي
مولانا وعمادنا السني ابي جليل السيد محسن الثومير بالبغداد طاب ثراه والبحر الزاخر والبدر الباهر الجامع للمحاسن والمفاز
العالم العامل والفاضل الكامل شيخنا الاعظم ملاذ العرب والجم معدن الفضائل الجلية بالغ المقاصد العلية ناشر المنهج
ابجعفر شيخنا وعمادنا الشيخ جعفر النجفي طاب مضجعه يعني التسبنيه على طرق مشايخ استبد الاستاد وحجت الاسلام المتقدم
ابوصافه طاب ثراه الى العلامة المجلسي فنقول اما سيدنا العلي استاذنا والاسناد المتقدم القاب طاب ثراه فقد روى عن
السيد ابي جليل ذي الشرف ابي جليل المرثكل من العالم الفاني الى العالم الباقي الامير عبد الباقي الاصغفاني عن والده
المغفور مير محمد حسين عن جده من قبل امه فتاح العلوم والاسرار كشاف الاستار عن وجوه الاخبار مولانا محمد باقر
المجلسي افاض الله عليه من لطفه الخفي والجلي واما عمدة المحققين وزبدة المدققين ميرزا ابوالقاسم نور الله تعالى امره
فيروي عن المولى الساطع والبرهان القاطع الربيب والشك عن وجه الحق باوضح البيان آية الله تعالى في العالمين
الامثال والاقتران قدوة العلماء الاعيان نور الله تعالى في ظلم الجهل في الايام والازمان قواعد العلوم الدينية
بعد ما كانت تنظم من تبرز مباني الاحكام الشرعية غيب ما كان تدرس علامته زمانه اعجوبة آوانه الذي فضيلة كل من
تاخر ما خوزه منه الفهم الله تعالى علينا بالاستفادة في الاصول السقي البهية في طاب مضجعه الشريف الحائري مسكننا

در احوال سید محمد باقر

و در وقت ادویک یاجیبی و یجیبی بعد صرفت العمر فی الزهد و التقوی و الایهام فی التالیف و التصنیف که در حقیقت معرفت
من ائمه الموفق بالاعتقاد فی الدعوات فی الخلوات فی مظان الاجابات و ان لا یسانی فی حیوتی و ماتی فی سفینی من اللہ تا
فی الخلوات و در جانی من امد العزیز المتعال از و یاد عمرک و ابقانک صحیحاً و سالماً مصوناً من الآفات الی ان یبلغ الی اهل
الآجال بمرو الاوقات الموموده و السلام - تا ایجاب صورت اجازه مرحوم آقا سید محمد باقر است و جناب سید
راتالیفاتیت از آنجمله رساله در نقل ملک نقاله موتی را و رساله در مقدمه واجب و غیر آن در سید بعد از مراجعت از فقها
عالیات چندی را در قزوین در گوشه اختفاء و اتروا منزل کزیده ازان پس مدت دو سال در اصفهان خدمت محتر
الاسلام سنی خویش اشتغال داشته و از او اجازه گرفته مراجعت نمود ازان پس ریاست عامه قزوین بایشان بجا
پس در آخر کار مجدداً به والدی قزوین تعذیبات بسیار بر رعایا و بر ایام نموده خلایق اجل نمودند و او را از شهر بیرون کردند
و این غسل با سید محمد باقر اشتها ریافت و برین سبب سلطان عصر حکم باخراج سید نموده سید چندی را بچین
صرف نموده پس چون مرحوم شیخ مرتضی که در آن عصر سرآمد علماء عرب و عجم بود و در زمانی که خدمت شریف العلماء
شیخ و سید نمکذ می نمودند آشنائی و دوستی داشتند پس شیخ رفته بسطان نوشت و توسط نمود سید قزوین مراجعت
نمود زمانی این فقیر ایشان را از تصرف و امر دیوان منع نمود در جواب فرمودند که من چون خواستم که از خدمت
حجت الاسلام سید محمد باقر مراجعت کنم بمن وصیت فرمود که در محام حوائج مؤمنین خود را معاف نداشته و نبات
در انجام و انجام امور مسلمانان کوشیده که شیخ کلینی یک بابی در کتاب اصول کافی منعقد نموده در اهتمام کار مسلمانان
و اجبار بسیار از ائمه اطهار در این باب ذکر فرموده فلذا از این بابت در حمایت تقراء و ضعفاء خود را محظوظ معاف
نمیدارم و عمر جناب آقا سید محمد باقر مزبور قریب به شاد بود چنانچه عمر جناب شهید ثالث نیز همین مقدار بلکه زیاده
بوده مؤلف این کتاب گوید که عمر علماء اعلام در همه ایام غالباً بیشتر از سایر انام است باینکه ایشان غالباً در
رحمت و آزاد اعمال حرکات فکریه و تصنیفات و تالیفات میباشند و هرگز از اغذیه لذیذ و البسه و جمعه
اقتضا ملتذ نیستند باینکه آلام روحانیه از ابناء روزگار بی اندازه همیشه بایشان وارد میآید

در سبب طول اعمار علماء ابرار

و سبب طول عمر ایشان چند چیز است یکی مصاحبه کامله کامله و اقمیه که بجز خدا بتعالی کسی واقف نیست و
بعضی از ان مصاحبه میثوانیم که بعقول ناقصه ادراک کنسیم مانند تریح دین مبین و قلع و قمع عروق شبهات مطلمین
و ابتداء و اقتداء سلیم و نزول برکات از آسمان برین و خدا بتعالی و در قرآن شریف فرموده و اما ما یرفع الیک
فیملک فی اللرض - و این آیه معجزه شامل اعمار علماء نیز میباشد چه ایشان منصفیت باحوال ناس دارند و سبب
اینکه علماء در سن شباب و کمولت کمتر بکمال میرسند و کمتر غلوس نیست دارند پس چون بشوخت رسیده

در احوال سيد محمد باقر

الاربعة المشتقة في الافاق والاعصار اشتها الشمس في رابعة النهار التي عليها المدار في هذه الاعصار الكافي والفقهاء والسياسة
 والاتبصار مكن الله تعالى مصنفها جنات تجري تحت قصورها واشجارها الانهار في جوار الائمة الطاهر عليهم صلوة الله الملك
 بجزاؤه تولد منها ومن غيرها كالوسائل والواني والبحار اسكن الله تعالى نولغيتها مسكن الابرار فله مد الله توفيقاته وكتب
 اضداده واعدائه ان يروها عنى عن جماعة من مشايخنا العظام مكن الله تعالى ارواحهم في دار السلام منهم شمس
 فلک العلم والتحقيق بدرسماء المجد والتدقيق سيد المجتهدين المعتمدين ملاذ العلماء العالمين محيي شرعية سيد المرسلين
 طباء الفقهاء المعتمدين نجات الاسلام ومغيث المسلمين استانا الاعظم الا فتم سمي العلامة في زمانه آية الله في
 العالمين حجت الاسلام الحاج سيد محمد باقر ايجلاني مولدا والاصغرها في مسكننا ومدفنا طاب مضجعه الذي اجازته
 جماعة من فحول الاساتيد الذين لم يزولم نعيم مثلهم في المتأخرين من المتأخرين من الفقهاء العظام طاب ثوبهم
 كالسيد السند المويد العلامة دهره ورحمته عصره استا والاساتيد النخري الاعظم والفقهاء الاكتم المحقق
 المدقق البدر الطالع والنور الساطع مولانا العلي ميرسيد علي الطباطبائي الحائري مسكننا ومدفنا حشره الله تعالى
 مع مشرفه في الفردوس العلي وقدوة المحققين واسوة الفضلاء المدققين زبدة اهل التمجيد والتدقيق مسبين قوانين
 الاصول واليقين مشيئة مناج الفروع بالبرهان التين مولانا الاعظم الاكرم الا فتم ميرزا ابوالقاسم ايجلاني القمي قدس
 الله تعالى نفسه الزكية وافاض عليه المرحم الربانية والشيخ العالم العامل الكامل الزاهد المتورع البازل الشيخ المعظم
 المكرم الشيخ سليمان بن الشيخ معتوق العالبي طاب مضجعهما والسيد السند الزاهد العابد الزكي والفاضل الكامل العلي
 مولانا وعمادنا السيد ايجليل السيمس الشهير بالبغدادى طاب ثراه والبحر الزاخر والبدر الباهر الجامع للمحاسن والمفاسد
 العالم العامل والفاضل الكامل شيخنا المعظم ملاذ العرب والعم معدن الفضائل الجلية بالغ المقاصد العلية ناشر المنهج
 الجعفرية شيخنا وعمادنا الشيخ جعفر النجفي طاب مضجعهما السبنيه على طرق مشايخ استبا الاستا وحجت الاسلام المتقدم
 واصفاه طاب ثراه الى العلامة المجلسي فنقول اما سيدنا العلي استا والاسناد المتقدم القاب طاب ثراه فقد روى عن
 السيد ايجليل ذي الشرف ايجليل المرثل من العالم الفاني الى العالم الباقي الامير عبد الباقي الاصفهاني عن والده
 المغفور مير محمد حسين عن جده من قبل امه فاح العلوم والاسرار كشاف الاستار عن وجوه الاخبار مولانا محمد باقر
 المجلسي افاض الله عليه من لطفه الخفي والجليل واما عمدة المحققين وزبدة المدققين ميرزا ابوالقاسم نور الله تعالى مقفرا
 في روى عن المولى الساطع والبرهان القاطع الريب والشك عن وجد الحق باوضع البيان آية الله تعالى في باين
 الامثال والاقربان قدوة العلماء الاعيان نور الله تعالى في ظلم الجهل في الايام والازمان قواعد العلوم الدينية
 بعد ما كادت تنطس متبرر مباني الاحكام الشرعية غيب ما كان تدرس علامته زمانه اعجوبة آوازه الذي فضيلة كل من
 تاخر ما خوزه منه نعم الله تعالى علينا بالاستفاضة في الاصول السقي البهيماني طاب مضجعه الشريف الحائري مسكننا

در احوال سید محمد باقر

و مدفن او میک یحیی و بسبی بعد صرفت العمر فی الزهد و التقوی و الاہتمام فی التالیف و التصنیف کما شکیک موفقت
 من ائبہ الموفق بالاعتماد فی الدعوات فی الخلوات فی مظان الاجابات وان لا یسانی فی حیاتی و سما فی شیخی من اللہ قاتا
 فی الخلوات و رجائی من اسمہ العزیز المتعال لزواید عمرک و ابقا ک صحیحاً و سالماً مصوناً من الآفات الی ان یبلغ الی طول
 الآجال بمرور الاوقات الموعودہ و التلاطم - تا ایجاب صورت اجازہ مرحوم آقا سید محمد باقر است و جناب سید
 راتالیفاتیت از آنجمله رسالہ در نقل ملک نقالہ موتی را در رسالہ در مقدمہ واجب و غیر کن و سید بعد از مراجعت از فقہ
 عالیات چندی را در فزون در کوشش اختفاء و اتروا منزل کزیدہ از ان پس مدت دو سال در اصفهان خدمت محبت
 الاسلام سمی خویش اشتغال داشته و از او اجازہ گرفته مراجعت نمود از آن پس ریاست عامتہ فزون بایشان بخصاً یافتہ
 پس در آخر کار مجدالدین والی فزون تعذبات بسیار بر رعایا و بر ایا نمودہ غلایق اجاع نمودند و او را از شهر بیرون کردند
 و این غسل با اسم آقا سید محمد باقر اشتہار یافت و بدین سبب سلطان عصر حکم باخراج سید نمودہ سید چندی ریخت
 صرف نمودہ پس چون مرحوم شیخ مرتضی که در آن عصر سرآمد علماء عرب و مجسم بود و در زمانی کہ خدمت شریف العلماء
 شیخ و سید تمکذ مینمودند آشنائی و دوستی داشتند پس شیخ رقعہ بسطان نوشت و توسط نمود سید فزون مراجعت
 نمود زمانی این فقیر ایشان را از تصرف در امر دیوان منع نمودم در جواب فرمودند کہ من چون خواستم کہ از خدمت
 حجت الاسلام سید محمد باقر مراجعت کنم بمن وصیت فرمود کہ در مقام حجاج مؤمنین خود را معاف نداشته و تعذبات
 در انجام و انجام امور مسلمانان کوشیدہ کہ شیخ کلینی یک بابی در کتاب اصول کافی متعقد نمودہ در اہتمام کار مسلمانان
 و انجا بسیار از ائمہ اطہار در این باب ذکر فرمودہ فلذا از این بابت در حمایت تقراء و ضعفا، خود را لفظ معاف
 نمیدارم و عمر جناب آقا سید محمد باقر مزبور قریب ہشتاد بود چنانچہ عمر جناب شہید ثالث نیز ہمین مقدار بگذریا
 بودہ مؤلف این کتاب گوید کہ عمر علماء اعلام در ہمنہ ایام غالباً بیشتر از سائر انام است باینکہ ایشان غالباً در
 رخصت و آزاد اعمال حرکات فکریہ و تصنیفات و تالیفات میباشند و ہرگز از اغذیہ لذیذہ و البسہ و متعذبات
 اقمشہ ملتذ نیستند باینکہ آلام روحانیہ از ابناء روزگار بی اندازہ ہمیشہ بایشان وارد میآید

در سبب طول اعمار علماء ابرار

و سبب طول عمر ایشان چند چیز است یکی مصالحہ کاملہ کاملہ و اقبیہ کہ بجز خدا بتعالی کسی واقف نیست
 بعضی از ان مصالح میخوانیم کہ بقول ناقصہ اوراک کنسیم ہمانہ تریج دین مبین و قلع و قمع عروق شہوات مطلمین
 و اہتداء و اقتداء بسلیس و نزول برکات از آسمان بزمین و خدا بتعالی در قرآن شریف فرمودہ و اما ما یفیع انک
 فیمکس فی اللرض - و این آیہ بعبور ما شامل ہمار علماء نیز میباشد چہ ایشان منصفیت باحوال ناس دارند سبب
 اینکہ علماء در سن شباب و کھولت کمتر بکمال میرسند و کمتر غلوس نیست دارند پس چون بشیخوخت رسیدند

خالص میشود پس آن وقت بکار دین می آیند دوم اینکه علما، دایم الحضور و دایم القرب در نزد حضرت آفرینگار اند فلذا اشعه انوار افاضات شمع شایسته داور و داور بر فرق فرقدان سالی ایشان بیش از دیگران بر توکل است و کسب استعداد استفاضه از سایر مردمان بیشتر دارند لهذا افاضات از هر جهت برایشان بیشتر است و از جمله افات طول عمر می باشد و غیر ذلک من الاسباب -

در احوال کثیر الاختلال مؤلف این کتاب

محمد بن سلیمان بن محمد رفیع بن عبدالمطلب بن علی التتکابنی که چه این فقیر مؤلف کتاب خود را در سلک علما، اطیب که موفج این کتاب است نمیدانم لیکن برای غرائب احوالی که مراروی داده و ذکر آن بجز از زیاد توکل است و برای ذکر تالیفات که مایه تشویق طلاب است و برای اینکه اجلاء از اخلاء در اسما اسمی از این فقیر برده باشند اسم خود و تفصیل احوال را ندکورد داشته ام ملا علی که جدا اعلامی این فقیر در سلک علما، بوده و زیاده از این احوالش مرا معلوم نیست و اما اخوند ملا عبدالمطلب که جد دیگر این فقیر است از مشاهیر علماء این بلده بوده و در قبایح قدیمه و مرصومات عتیقه ذکر اسم سامی آن مرحوم را بنهایت تکریم و تعظیم نموده اند و او پسر خود مرحوم ملا محمد رفیع را که جدا نامی این فقیر است تجسس علم و دینی و ادب و جدم ملا محمد رفیع بدار السلطه فزویں رفته و شرح لمعه قرائت میکرد که پدرش فوت شد و عیال بسیار داشت پس او بوطن مراجعت و در دعائوشتن معروف در این دیار شد و نهایت با تقوی بوده و از حاکم بلد مرحوم مهدی خان و بعضی از اهل دیوان هر ساله منوطت بوده لیکن خود مرحوم ایشان را بصرف خود و عیال خود نمینمود بلکه هر وقت که وظیفه مقرر او میرسید آنرا در میان صفار و فقار قبیل و قرنی خود تقسیم مینمود و دو پسرش را که اخوند ملا عبدالمطلب عم باجد فقیر و میرزا سلیمان والد فقیر را بعراق فرستاد عم باجد باطل

احوال والد مؤلف کتاب

مباحثه مینمود و نهایت با تقوی بود و والد ماجد در عربیت بسیار مسلط شد و در نزد اخوند ملا علی خوری مدت بیست و دو سال تلمذ نمود و کتب ملا صدری را در نزد او دید و در علم حکمت سرآمد همسران بود و شرح لمعه در نزد اخوند ملا علی خوری دید و من خود مشاهده نمودم که شرح تجرید و شوارق و شرح لمعه و تفسیر قاضی را برای افاضل طلاب درس میگفت پس بعد تحصیل شروع بعلم طب نمود و استادش میرزا اسمعیل اعرج اصفهانی بود که هفتاد و شاکر و در محکمه طب اوست نشسته و میرزا اسمعیل در نزد والد شرح تجرید درس میخواند و والد در نزد او طب تحصیل مینمود و مدت دو سال در علم طب کار کرد و بنحویکه هر طب سرآمد همسران شد و در دار السلطه اصفهان در تدریس قانون منحصر شد -

حکایت والد با ملا مراب اصفهانی

و در آن زمان در اصفهان ملا مهران بود که از اعاظم و مشاهیر عرفا بود و کشف از مغنیات مینمود و زمانی ملا مهران
 زیارت حضرت سید الشهداء مشرف شد در بالای سر ششست و ملا کاظم نامی هزاره هروی که در علم مانیه چندان ششست
 و در بالای سر ششست بود این دو نفر پهلوی هم نشستند پس بعد از نماز صبح ملا محمد کاظم حکماء صوفیه را ام
 میرد و هر یک را یک تسبیح که صد و نود باشد لعن مینمود پس یک تسبیح ملا صدوری را لعن کرد و یک تسبیح ملا محسن
 فیض را لعن کرد پس از آن یک تسبیح ملا مهران را لعن کرد ملا مهران از او سوال نمود که این شخص که او را لعن میکنی
 کیست گفت ملا مهران اصفهانی است ملا مهران گفت که چرا او را لعن میکنی گفت بجهت اینکه او بوحدهت واجب
 الوجود قائل است ملا مهران گفت احوال که او بوحدهت واجب الوجود قائل است او را لعن کنی تا چنین
 پیدانه کند و ملا محمد کاظم چون شنیده بود که صوفیه بوحدهت وجود قائلند پس او فرق میان وحدت
 وجود و واجب الوجود نمود مجلاً مرحوم والد ملا مهران کمال مرآورده و مصاحبت داشت و معروف بود که
 او کشف از مغنیات میکند و کرامات دیگر هم دارد شبی مرحوم والد در خواب دید که داخل بهشت شد و از آن
 آنجا یک عدد در برداشت پس آن خواب را برای ملا مهران نقل نمود ملا مهران تاملی کرد پس گفت که ترا
 از واجی از طائفه سادات مقدرست و از آن زن برای تو پسری خواهد روزی شد که از مشاهیر و مسلمین علی
 آن عصر و از اولیاء خواهد بود و از این سبب والد مرحوم بقرینة کتب نهایت محبت داشت و نفع بجلا
 ملا مهران بود و والد ام از سادات بود که نهایت صحیح النسب و از طایفه سادات امام جمعه اصفهان اند و یک
 شعبه از ایشان در یزد و میرزا سلیمان یزدی که عالم معروف بوده است از همین طبقه است و طبقه از
 از ایشان در هند سکنی دارند و سادات حسینی میباشند یکی از سلاطین منقویه جدادری مولف را باین بلد فرستاد
 که ترویج شریعت کند و مرحوم والد در اصفهان سکنی کرده تا اینکه شهنشاده آزاده نواب ملک آرا محمد قلی میرزا که والی
 مازندران بود مرحوم والد را در نزد خود طلب داشت برای زیادتی آشنی و در صنعت طب مرحوم
 والد ایجاب نمود مجدها و او را طلب نمود و با او نوشت که اگر نیانی خواهی سلطان عارض شد که محتسبی
 گماشته تا ترا بیاورد و بجانب اخوند ملا علی نوری هم رفته نوشت که البته او را فرستاده باشد پس اخوند
 نوری بیجاچ و امیر مرحوم والد را روانه اند یار ساخت آن مرحوم از آن غده ایشان اجتناب مینمود و عیال
 زیاد در اکل و شرب بود و البته و امکانه متصدیان امر دیوان داشت پس چند سالی در مازندران بود
 از آنجا به تنگابن در کرامت والد مرحوم آمده دیگر هیچ
 و مرحوم والد و اغلب صلوة در اول اوقات جابدا و قائل روایت و مواظب و هر روز یک مجز و قرآن
 تلاوت مینمود و هر صبح سوره یس و صد و نود و لا اله الا الله الملك الحق المبین و سائر اوراد مداوم بود

و سوره اذا واقع را در قنوت نماز و تیر و میخواند و نماز شب هرگز از او ترک نمیشد و علی الله و ام به کتب احادیث و احادیث ائمه اطهار اشتغال داشت و مرحوم والد می گفت که از خداوند مسئلت کردم که مراد در دنیا آن قدر صحت دهد که قویسر حد بلوغ برسی و چنان اتفاق افتاد که چون بحد بلوغ رسیدیم و والد ماجد وفات یافت و این از کرامت آن مرحوم بود و والد را حواشی ست بر مطول و منافع و شرح جامی و شرح اسباب در طب و شواهد ربوبیه و زاد المعاد و رساله در و با و معالجه آن و بخط خود کتب بسیار نوشته چون تصحیح و تفسیر سید نعمت الله و قصاص و حاشیه طلیبی و حاشیه ملا میرزا جان بر مطول و جلدین منافع ملائسن و شرح آقا باقری بر منافع و شواهد ربوبیه و شرح زیارة جامعه شیخ احمد و واجوبه المسائل او و شرح نواید او و نصف تخم و نصف شلوق و نصف محرق و نصف زاد المعاد و حاشیه بر حکمة العین و جلد سوم حیوة القلوب و تذکرة الائمة و در یک شب وقت سحر از خواب بیدار شدم دیدم مرحوم والد نشسته است و بشدت می گریه و یکی از زوجات هم نشسته است بعد از مدتی که او را تسکین حاصل شد از سبب گریه سوال کردم فرمود در قنوت و تر مناجات ختمه عشر میخواندم و میکردم تا گاه دیدم که از سقف خانه آوازی برآمد که ایها العالم العاقل مرحوم والد زیاده ازین حکایت نمود از آن پس گفت که چون من آن آواز را شنیدم چنان گریه بر من ستولی شد که نتوانستم نماز را با تمام رسانم بی اختیار خستم و گریه کردم و تا من زنده هستم این مطلب را ابراز نکنید که من از شمارا منی نیستم مجملآ آن مرحوم مناجات ختمه عشر را همیشه در قنوت نماز و تراز حفظ میخواند و در نماز چنان خضوع و خشوع داشته که در ابناء و نوکرا آن قسم نماز بنظر این تبه روزگار نرسیده و چون این فقیر بحد بلوغ بالغ شدم مرحوم والد از دنیا رفت یافته و در ایام حیوة او صمدیه و شرح تشریف را در نزد او خواندم و سیوطی و کبیری و حاشیه ملا عبد الله را در نزد خال مفضل آقا سید ابو جعفر بن سید حسین اعلی الله مقامها قرأت نمودم -

در احوال خال مفضل آقا سید ابو جعفر

و آقا سید ابو جعفر از شاگردان آقا سید علی صاحب ریاض و پسرش آقا سید محمد بود و آقا سید محمد او را اجازه میداد و امر بفقیر نوشتن فرمود لیکن آنجناب از کثرت ورع و تقوی اجتناب نموده همان رشته تقلید را از دست برداشته و در اجتهاد و خود شک داشته از آن پس در اصول و فقه تارک و در معرفت ید طولی داشته و بر سیوطی حواشی بسیار که مشتمل بر دقایق افکار است نوشته و از جمله کرامات خال مفضل آقا سید ابو جعفر اینکه وقتی محصلی از حاکم فقیری را گرفته آزار میکرد آنجناب فرمود او را رها کن آن شقی کوش نه کرد آن جناب فرمود که خدا ترا روانه کند پس آن شقی بلا فاصله دیوانه شد و بعد از سه روز بدالیهوار شتافت - کرامت دیگر اینکه هر شب تا صبح در مسجد میرفت و تا صبح مشغول عبادت و تضرع و زاری بود شبی در وی شی حد آن مسجد بود و آنجناب نمیدانست

پس عبادت خود را بجا آورد چون روشن شد در روش بنزد او آمد و دست او را بوسید و گفت که مرا عبادت بخوش آمد
 و در تزکیه منزل شما محقق گنجی است بهمراه من بیا که بتوفیقان بدیم آن جناب تفرمود و گفت من گنج نیز با هم پس
 از آن کتاب جامی و شرح ششم را در نزد والد خواندم پس والد وفات یافت و حال نقصان و والد ماجد مرا امر کردند
 سیوطی و جامی فلیقه بنویسم بقدر مقدور چیزی مینوشتم

در شیخ مولف کتاب

از آن پس بعراق رفتم و علم اصول را در نزد اخوند ملا صفر علی لاهیجی که ساکن قزوین بود میدیدم و کسانیکه مجلس
 درس ایشان حاضر شدم اخوند ملا صفر علی لاهیجی و حاجی ملا محمد صالح برغانی و اخوند ملا عبد الکریم ایروانی و حاجی ملا
 جعفر استرآبادی و حجت الاسلام آقا سید محمد باقر و حاجی محمد ابراهیم کلیسی و شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام شیخ
 حسن بن شیخ جعفر نجفی و شیخ محسن خنفر و شیخ مرتضی و اخوند ملا آقای در بندی لیکن اسل استاد علم منقول این فقیر مردم
 سید استاد آقا سید ابراهیم صاحب ضوابط است که فقه و اصول و رجال را در نزد آن مورد انزه فضل و کمال استحصل
 داشته ام و آنچه پدرم اندوده کرده بود در جمع کتب علمیه مصروف شدم و پس از آن هم در ولایت دارالمزدر در مقام جمع
 مال بزیا دم بلکه دیدن و بازدید و عروسی و عزا همه را ترک نمودم و ابواب آمد و شد و مراجعات را بر روی خود بستم
 و خود را محض برای تدریس و تالیف و اعمال و قواعد ذکریه مقرر داشتم و مولد این فقیر در ساله با هزار و دو لیست
 سی پنج بوده و زمانز با من وفاتش بی با اینکه دست از دنیا کشیده ام اهل دنیا از من دست برداشته امید
 که عتق رب خداوند عالم مرا از این بلا خلاص و بیلا و عراق مراقطن و ساکن کرداند و صنیق و ضنک علیش را بوجوه
 مبدل سازد - و از جمله غایب اینک در ایام طفولیت شبی در خواب دیدم که حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه و در خواب
 مدرسی که بنا نهاده ام کردن مرا با شمشیر زد و در سر مرا جدا کرد و بعد از اینکه بر آب طویه فائز شدم تقصیر نمودم که قتل مقصود
 طویل با افاضه از امام عصر است و همین نحو تعبیر شد - ایضا از امام غراب احوال اینکه بعد از ورود و بعثت عالی
 خواستم تزویجی کرده باشم برای زنی استخاره کردم که تزویج نمایم بالای سر حضرت سید الشهداء علیه الصلوٰة والسلام
 استخاره کردم این آیه برآمد که یا زکریا انما ننبئک بعسلام من همم یحیی پس فهمیدم که از این زن برای من پسری
 خواهد شد و آن پسر در ایام حیوة من وفات خواهد کرد و چنان شد که پسری آورد در نهایت صاحب و طمانند
 سن هفده سالگی وفات یافت عفتنه امدلی وله -

در که امانت حضرت معصومه

و از جمله که امانتیکه این فقیر برای العین مشاهده از ذراتی و احقاد حضرت ختمی مآب نمودم اینکه در سالی زیارت
 صد یقه صغری حضرت فاطمه بنت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام طبقه معصومه مشرف شدم و همیشه تقدیر

از زیر مسکوک بنمراه داشته بشیکه شب جمعه بود بخدمت خواستم تنخواهی داده باشم سهواً دو عدد اشرفی و او دم و تار یک
 هم بود در وقتی مراجعت نمودم دیدم که عوض پوپیه اشرفی داده ام پس کیسه که در آن زرا اشرفی بود خالی یافتم
 صبح همان کیسه که جای اشرفی بود بیرون آوردم که در آن اشرفی برای مخارج یوسب نموده باشم دیدم که دو
 عدد اشرفی در میان کیسه است یا اینکه در آن شب خالی بود یکس را هم در آن جا تصرفی نبوده و این قضیه در دو دفعه
 اتفاق افتاده که کیسه خالی و از آن پس زرد در میان آن بود و یک دفعه نیز مانند این قضیه در همان سفر دیدم اتفاق
 در جوار حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی واقع شد و آن حضرت بهفت پشت بحضرت امام حسن مجتبی علیه القدره
 والسلام میرسد در آنجا کیسه باز یافتم و در این وقت خرجی را هم بگیر تمام کرده بودم ایضاً دو کرامت دیگر
 از حضرت معصومه مشاهد نمودم چه فرزندم و عیال هم بر دو مریض و در شرف موت پس بان صدیقه صفری عرض
 کردم که ما ز راه دور بدر خانه شما آمدیم قرق آن داریم که دماغ سوخته و طول از خدمت شما مراجعت کنیم فی الفور
 بر دو مریض صحت یافتند و از جمله افاضاتی که برایم روی داد و اینکه شبی از شبها در ایام اقامه کربلائی معلی
 حضرت امام موسی کاظم ۲ در عالم رویا دیدم و از آنجناب سئوالات چند کردم آنجناب جواب فرمودند پس عرض کردم
 که در سینه معروفه ظن خاص و ظن مطلق حق با کدام قول است آنجناب از جواب اعراض فرمودند و در این باب
 چیزی فرمایش نکرده و انستم که مقصود آن حضرت جواب ندان است که در این احوال که امام زمان غائب
 و باب علم منته است به همین احکام ظاهره که در دست داریم ما موریم که عمل نمائیم -

در موعظه و تذکار نعمات قادر قهار

از جمله سوانح اینکه مؤلف کتاب در وقتی از اوقات بدیدن والی و فقه الله رفت و در جائیکه تفسیر کرد نشسته تفنگی
 در آنجا بود کوشک ریخته او را حرکت و ادم که مکان از وسعتی حاصل آید صاحب مجلس که والی و فقه الله باشد گفت که حرکت
 مده چه احتمال قریب در بیرون رفتن و خالی شدن تفنگ بود و در میان مجلس مایه قتل اهل مجلس و مورث شرمناک
 میشد من سکوت کردم باز این سخن را مکرر ساخت تا اینکه من متغیر شدم و عرض نمودم که شما مالک الملک را از
 مملکت او معزول دانسته اید آن خدا نیکه مرا از گنجه عدم وجود و از وجود تائبس شجوخیت رسانید محفوظ داشت
 از جمیع مملکات چه در بدن اخلاطی می باشد که بسبب زیاده و نقصان بر یک جسم در معرض زبول و ضحلال زوال
 و دشمنانی از حیوانات وحشیه و حیوانات اهلیه محافظت فرمود و هم از هم بیت و غرق و حرق و صاعقه و ریاح
 و امطار و سیول و زلازل و همچنین حیواناتیکه سم دارند و یا در مسامات و سوراخهای بدن داخل میشوند و از
 اعدای بنابض محافظت فرمود و بلذایذ مراتب علمیه محفوظ داشته میشود با این همه کیفیات باندک چیزی در آنچه
 مقامی او را ضعیف و کاسه و فاسد کرد و اندر آنجا آنچه صاحب منصبی در دست اعداء سلطان گرفتار و سلطان را هم

قدرت بر استخلاص او باشد آیا بغیر تشم میکنی که چشم از او پوشیده و هملش گزارد البته حضرت امام عصر علیه السلام نیز
 نه میکنی که ملازم و اخلاص کیش خود را باین نحو مستدل بر بند مگر مصلحتی کامله که منتهی اقتضاء خلاف آن کند و آن
 هم باعث تحمیل **شبهه فرنگیان در انشقاق قمر** شخص باشد
 ایضا از جمله وقایع اینکه در مجلسی بعضی از اعیان حاکی از سفره فرنگیان شد که سفیر میگوید که ما فرنگیان مسکرم
 انشقاق قمر میباشیم چه در روزنامه چپین چیزی نوشته نشد و کسی در اراضی بلاد افرنج چیزی ندیده اگر چنین هم
 غریبی صد در مییافت بر همه معلوم میشد و این حاکی میگفت که علماء هم کسی نمیتواند که باده و بر این بر
 سفراء دول خارجه این امر را مبرهن و آنها را مجاب نماید این فقیر مؤلف کتاب در جواب بیان کردم
 که در باب عجز علماء اطیاب از جواب حقیقت او آنست که علماء اکامل در چنین محافل حاضر نمیکردند
 و بعضی از ناقصین که سزاوار چنین مجالس اند قاصر از حل این شبهه و بی خبر از سبب و معادند سببها اینکه در این
 از منته غالب دارا می علم معقول اند و از علم معقول آگاهی ندارند و اینگونه مسائل انحلال آن از علم معقول است
 از این باب می بینید که در جواب قاصر اند و اما حل شبهه آنست که انشقاق قمر در هنگام شب و آنکه
 یک نخله شده پس از این بابت در آن شب همه کس اطلاع نیافت بلکه همان چند نفر که حاضر محضر تشریف
 پیغمبر علیه الصلوٰه والسلام بودند مشاهده نمودند و مردمان دیگر بعضی در خواب و بعضی در میان خانها و بندهای
 پشاه غلی مشغول از این بابت قلیلی از مردمان مشاهده کردند علاوه روزنامه در آن از منته در میان فرنگیان متداول
 نبوده بلکه روزنامه از مدتهاست اعصار متاخره است چنانکه بر مستمع در طریق فرنگیان که منصف باشد مسترد
 پوشیده نیست علاوه زمین کروی است و هر پنج فرسخ بسمت مشرق آفتاب یک دقیقه زودتر طلوع و غروب
 میکند و هر بیت فرسخ چهار دقیقه چنانکه در علم هیئت سپین است و بسمت مغرب هر بیت فرسخ چهار دقیقه آفتاب
 دیرتر غروب مینماید و دیرتر طلوع میکند فلذا بر کر دیت زمین متفرج ساختند که یک روز میشود که چهارشنبه و
 پنجشنبه و جمعه باشد بالنسبه به نفر که یکی در همان مکان اقامه و دیگری بسمت مغرب و دیگری بسمت مشرق
 و بعد از سی سال یکدیگر برسند چنانکه شیخ بهائی در تشریح الافلاک نوشته پس بلاد افرنج قطعاً در زمان متفق
 با اتفاق یکی نبود چه شاید در بلاد فرنگ زمان انشقاق وقت ظهر بود و یا وقت عصر بود و کمذا فلذا در آن مدتی
 مرئی نه شد و اما بنا بر مذہب بعضی از علماء که اعجاز از بابت آنست که نبی و یا ولی تصرف در قوه حیاتی
 و یا بصری نماید و آن شخص چنان می پندارد که چنین امری بوقوع آمده بنا بر این مذہب پس تصرف در تحمیل
 مشافهین بودند بالنسبه بکسان دیگر لیکن این مذہب فاسدست زیرا که لازم می آید که اعجاز از باب افسان
 باشد و حقیقت و واقعیت ندارد و اینگونه سخن فاسدست بلکه معجزات انبیاء هم بر سبیل واقعیت

در رؤیای مولف کتاب واقعه کر بلا را

و از جمله سوانح غیبیه اینکه در زمان یفغان شباب در ایام دهنه عاشورا بقرنت کتاب مقاتل اشغال هشتم شبی از شبها در این خیال بودم که چگونه می شود که اصحاب حضرت شهادت آتس هر یک بمیدان میفرستند جمع کثیری از اشرار بدار البوار میفرستادند با اینکه لشکر مخالف نیز شجاع و دلیر بودند چرا از آنها شجاعتی نپلور زیست پس شبی در خواب دیدم که واقعه کر بلا روی داده و این فقیر در لشکر حضرت سید الشهدا علیه السلام بودم که شخصی بمن زد من آمد که فوبت جهاد اکنون بتور رسید من گفتم که من آلت حربی ندارم آن شخص چاقوی شکسته که قبلی از تبعه آن چاقو باقی بود آنرا بدست من داد که این حربیه تو باشد گفتم لشکر مخالف در کجا بنده پس دست مرا گرفت تا بزیواری رسیدیم دیدیم که موران بپیلار بریم سوار و بر آن دیوار راه میفرستند آن شخص گفت که این موران لشکر مخالف میباشند پس من چند خطمی کشیدم و در هر خط کشیدنی مور بسیار فروریخت پس من بیدار شدم فهمیدم که این معنی شجاعت است و این خواب برای دفع شبهه بود که در قلب خلیجان کرده بود و بحدی که بعین الیقین دفع و رفع این شبهه کردید - و از جمله سوانح غیبیه اینکه در وقتی از اوقات زراری حضرت خلیل و احفاد پیغمبر جلیل الوف التحیه و الثناء در بعضی از مساکن سکنی و برایشان عقل ز نیم عنودی که خدا و آن شد و صفت بی خدا آن کرده را از ستم بسته و آورده کرات ستم رسیده کان باین بی بضاعت طبعی و من هم به کما شکران والی کرة بعد اولی و مره غبت اخروی شاکی و از سوء سلوک ملوک آن بلوک حاکی و از فطایع و شنایع آن بی سیرت و فطرت خباثت سریت و نمانت رقت باکی هیچ شمر شمر و نشاء اثر و دفع آن شور و شره کرده دیده فلذا روزی از ایام محضر جراتیم نام در بالای منبر پس آن تذکره و تذکار بدرگاه ملک عدل جبار قهار حاضر گشتم که باد الهنا احفاد و اولاد اجداد انجا و پیغمبر باسد در از ستم این ستمکار غشوم میثوم نجات و این مطر و دم در در عرض بیاب و تباب و لعذاب روز حساب مغرب فربا بعد از چند وقتی آن خدا رتبه روزگار برای پاداش و جزای انکار بدار البوار

از الطاف غیبیه

از جمله الطاف غیبیه آنکه عیال را حاجت بضروری از ضروریات خانه در کار و چند دفعه مهم را بمن آسگاری کردند من در آن باب مسأله داشتم اگر چه مسأله نبود بلکه هر چه تجسس و تقصص منی بودم میسر میشت تا روزی لطفال در آن باب اصرار من تفکر کردم مهم بان کردیم که نظر باخبار برای قضاء حوائج و صنوساختن و تحت الحک عمای را انداختم و بطلب آن کار به بیرون شتافتم بعد از طی صد قدم بی فاصله آن حاجت انجام پذیرفت -

در اثبات نبوت حاصه

از جمله حکایات بدیهه که بالنسبه بژولف کتاب رویداده اینکه سالی بزیاارت حضرت صدیقه صغری حضرت

فاطمه بنت موسی بن جعفر مشرف و در آنجا اقامه نمودم بعضی از علما آنجا جمع شدند و حکایت از نبوت خاصه نمودند که اثبات آن ممکن نیست و مذکور داشتند که بعضی از حکماء از طایفه حاجی ملا با دی سبزواری بقلم آمده و از ادوات اثبات نبوت خاصه خواستم از اتمام و انجام آن قاصر شد من گفتم که من اثبات این مرحله مینمایم بدون اینکه تمسک بقاعده امکان اشرف نمایم و بدون اینکه تمسک بقرآن شریف نمایم و بدون اینکه تمسک بمعجزه نمایم تا تمسک به نقل لازم آید بلکه اثبات حقیقت خاتم الانبیاء مینمایم بدون همه این امور ولیکن اتمام آن موقوف بر تمهید چند مقدمه است مقدمه اولی اینکه اثبات نبوت خاصه بعقل مینمایم اما اینکه محمد بن عبدالله بخصوص در فلان سال آمد و دعوی نبوت نمود پس این چیزی است که بعقل نیست و ثابت کرد بلکه اثبات لامحاله باید بقول باشد مگر نقل قطعی اثبات آن می نمایم و بعقل صرف انجام آن از جمله محالات است پس مراد از اثبات نبوت خاصه بعقل غیر این یک جزیه است که در فلان سال ستمپس برآمد و دعوی پیغمبری نمود.

در تقسیم دلیل بعقل نقل

مقدمه ثانیه بدانکه دلیل بر چند قسم است اول عقل قطعی دوم عقل ظنی سوم دلیل نقل ظنی مانند خبر واحد چهارم نقل قطعی و این قسم اخیر که نقل قطعی است بر چند قسم است یکی خبر واحد محض بقهرینه قطعیه مانند این که بخانه کسی میخوردی و غل شوی در را میگوئی آنوقت کسی از اندرون خانه می آید و می گوید که صاحب خانه بتواذن داده که داخل شوی این خبر واحد است و بسبب احتیاط بقراین افاده علم میکند دوم خبر متواتر لفظی و مراد از آن آنست که در هر طبقه خبر دهندگان آن قدر باشند که از کثرت آنها علم حاصل بشود بر صد و در این لفظ از کسی که مروی عنه است مانند حدیث فدی رحم که خبر دهندگان آن قدر کثرت دارند که برای شخص علم حاصل میشود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث را فرموده است اما در مقام لفظ پس میتواند که نفس و قطعی باشد و میشود که ظاهراً و ظنی باشد سوم خبر متواتر معنوی و مراد از آن آنست که احادیث متعدده و رو یافته باشد که در مضمون با هم تکرار باشند و در الفاظ مختلف و قطع حاصل شود که یکی از این احادیث از مضمون صد رو یافته باشد پس بنا بر این از این احادیث قطع حاصل میشود براینکه این مضمون واقع و حق و صواب است.

در تطایر و تسامع

چهارم تطایر و تسامع است و او آنست که از بسکه خبر دهندگان در این مرحله خبر داده اند علم حاصل شد بر حقیقت مضمون آن اما طبقات معلوم نیست بلکه خبر واحدی هم که سلسله سند را بتواند ثابت کند در میان نیست مانند اینکه علم داریم که سند موجود است و یا رسم شجاعت داشت و یا حاتم سخاوت داشت پس علم باین امور حاصل میشود ولیکن گشتن در میان نیست نمیتوانی که برسانی این را که من از زید شنیدم و زید از عمرو و عمرو از دیکری و گویا پس سند حقیقی